روز هشتم
شنبه ۱۹ بهمن
ویژه سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر
تسنیم خانه فرهیختگان

رد واقعیت

جدال موافقان و مخالفان «درخت گردو» ساخته محمدحسین مهدویان درباره اینکه فیلم چقدر به واقعیت ها وفادار بوده بالا گرفته است. «فرهیختگان» نگاه های دو طرف را منتشر می کند

سینمای مصرف رنج

محمدعلی بیگی
دبیر گروه اندیشه

در سفر با گردکانم هم جوال می کشم از کل کل او قیل وقال گردوهای در غلاف چوبی خشک را که در کیسه می ریزند و پای پیاده به پشت می برند، آن گردوها به هم می سایند و سروصدا می کنند و این سروصدا را «کل کل» خوانده‌اند. با این استعاره می توان به استقبال «درخت گردو» رفت. «درخت گردو» یک «کل کل» با مخاطب است. مخاطب با فیلم گریه می کند، از فیلم کلافه می شود و ای بسا که طاقت تا انتها دیدنش را نیز نداشته باشد، اما این همه لزوما عیب نیست، بلکه ممکن است حسن نیز باشد. اما فیلم ما را با تجربه زیسته‌ای جدید، مواجه نمی کند. ممکن است کسی گمان کند «مواجهه با آثار یک بمب شیمیایی» تجربه زیسته‌ای است «تازه»، اما داستان فیلم بر نقش «بمب» متمرکز نیست، بلکه بر «روند مرگ عزیزان در اثر بیماری» استوار است و به راحتی می توان «استاد قادر» را در موقعیت کسی دید که اعضای خانواده‌اش را طی بیماری ای ظرف چند روز از دست می‌دهد. یعنی فاکتور و عامل «بمب» و «جنایت جنگی» یا حتی «جنگ» در روایت، تاثیر اساسی ندارد. در جنگ می توان فراگیری کشتار و رنج را دید؛ عده‌ای رنج می برند و از جنگ آسیب می بینند؛ در جنگ می توان مرگ دسته جمعی را مشاهده کرد. اما «درخت گردو» راجع به «جنگ» نیست و رنج بری جمعی در آن محوریت ندارد، بلکه محصور به یک خانواده است و یک پدر-همسر که رنج و مرگ عزیزانش را تاب می آورد و ناامید نمی شود. این ناامید نشدن و تاب آوری هم البته هیچ ظهور خاصی در فیلم ندارد و پس از هر مرحله، به نحو قالبی همچنان «امیدی برای ادامه دادن زیست عادی» پیش کشیده می شود و «استاد قادر کم‌حرف و تودار» بنا نیست از تجربه زیسته‌اش چیزی بروز دهد. به این نکته دوباره بازخواهیم گشت. این «موقعیت ها» و این «تجربه های زیسته»، چه آشنایند! مواجهه با رنج عزیزان، روبه‌رو شدن با مرگ عزیزان و ماندن در «موضع انتخاب میان امید و ناامیدی»؛ غالبا در حیات کوتاه یا بلندمان، کمابیش با این موقعیت ها روبه‌رو شده‌ایم. از این جهت فیلم هیچ چیز جدیدی، هیچ مواجهه تازه‌ای برای مخاطب به ارمغان نمی آورد و صرفا به عنوان «یادآور احساساتی تجربه‌شده در مخاطب» عمل می کند تا او را بگریاند و متأثر کند. تا با مخاطب یک همراهی عاطفی داشته باشد و بس؛ گریستن بر رنج. اما ممکن است کسی بگوید درخت گردو بنا داشته که این گریستن را به «تبعیض علیه نژاد کرد» برساند و برای همین از کوله‌برها شروع کرده و با کوله برها به پایان آمده است و در دادگاه نیز مطالبی راجع به «ناامید نشدن کرد» و «پایمردی و تاب آوری ایشان در طول تاریخ» به زبان «استاد قادر» جاری شده است. با این گفته نیز نمی توان موافق بود. داستان جز این تکه پاره‌ها، هیچ ربطی به «جدال نژادی» یا «کردها» به طور خاص ندارد و این «کردی» جز در حواشی ای، یعنی در لهجه و لباس و رقص و چیزهایی مانند آن، در اصل داستان محوریت و مرکزیتی ندارد و اگر مثلا یک لر یا ترک مسافر به سردشت یا یک تهرانی مورد اصابت موشک صدام، مبتلا به این مصیبت بود، داستان تغییر خاصی نمی کرد؛ جز در حواشی اش یعنی در لهجه‌ها، عادات و... به علاوه هیچ نزاع نژادی در طول فیلم در کار نیست. خانم آموزگار و شوهر پزشک او که اهل تهرانند، برخوردی نژادی با کردها ندارند و نیز بین ترک‌ها (سرباز، پرستار، گرمابه‌دار و...) و کردها...

ادامه در صفحه ۱۲

راز پنهان کاری «درخت گردو»

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

روز/ خارجی/ روستایی در کردستان؛ یک عده کولبر که تعداد نوجوان‌هایشان بیشتر از جوان‌هاست، بایخچال‌هایی بزرگ روی شانه، در منظره‌ای برفی، به آستانه روستایشان می‌رسند و نگاه‌شان به سمت خانه‌ای که محل عزا شده، یخ می‌بندد. نریشن فیلم آغاز می‌شود و زنی به نام هما که ۳۰ سال پیش در این روستا معلم بوده، ماجرای «درخت گردو» را از ابتدا تعریف می‌کند. روزی روزگاری دو پرنده جنگی پس از بمباران سردشت، در حال بازگشت به خانه بودند. بین آنها قاعده‌ای است که باید قبل از رسیدن به آشیانه، تمام مهمات‌شان را تخلیه کنند تا فرود امنی داشته باشند. یکی از هواپیماها آخرین بمبش را روی مزرعه‌ای در همین روستای محل روایت می‌اندازد، بمبی شیمیایی که تمام منطقه را در تاول و چرک و خون فرو می‌رود. هما در نریشنش می‌گوید کسی چه می‌داند؛ شاید این خلبان هم خانواده‌ای منتظرش بوده... روایت محمدحسین مهدویان از بمباران شیمیایی سردشت این‌طور آغاز می‌شود. کسانی که با شنیدن این جمله همدلانه درباره یک خلبان جنایتکار بعثی، به حسی توام از خشم و حیرت رسیده‌اند، باید خودشان را برای غافل‌گیری‌های بعدی مهدویان آماده کنند. اما اجازه بدهید از همین جمله عجیب و از این سکانس تعیین کننده، زود عبور نکنیم. محمدحسین قاسمی که «شیار ۱۴۳» را به عنوان اولین فیلم دفاع مقدسی ایران در جشنواره‌های خارجی شرکت داده بود، یک بار می‌گفت هم در کره‌جنوبی و هم در فرانسه با تعجب از ما پرسیدند که مگر در ایران جنگ شده بود؟ اینکه سینمای جشنواره‌ای ایران طی چند دهه، با ارسال و نمایش صدها اثر در سرتاسر دنیا چقدر به درد معرفی یک چهره واقعی از ایران خورده را فعلا می‌شود کنار گذاشت و روی همین نکته تمرکز کرد که آنها نه تنها از آنچه بر سر ملت ایران آمده خبر ندارند؛ بلکه فرق بین عرب‌ها و ایرانی‌ها را هم درست نمی‌دانند. شک نکنید که اکثر مخاطبان جشنواره‌ای «درخت گردو» در سایر نقاط دنیا، ممکن است به این اشتباه بیفتند که بمب شیمیایی توسط یک هواپیمای خودی بر سر مردم سردشت ریخت. هیولایی که محمدحسین مهدویان نگران چشم به‌راهی اعضای خانواده‌اش شده، حتی پس از سقوط هم می‌تواند از این جهت که جرم و جنایت او به گردن قربانیانش خواهد افتاد، خاطر آسوده‌ای داشته باشد. بله! در تمام فیلم دیگر هیچ نشانه و علامتی از دشمن متجاوز به خاک ایران و کسی که بمب شیمیایی را در گسترده‌ترین مقیاس تاریخی‌اش مورد استفاده قرار داد، نیست. هولوکاست کردی را نمایش می‌دهد که نامی از ارتش بعث در آن نیست، اما از این نداشته که ایرانی‌ها را یکی از عوامل کشته شدن کردها بر اثر بمب شیمیایی معرفی کند. اگر کسی هنوز آماده غافلگیری‌های بزرگ‌تر بعدی، در ادامه فیلم مهدویان نشده، می‌تواند سالن سینما را ترک کند.

قادر که سه فرزند و همسر باردارش شیمیایی شده‌اند شهر به شهر هرجا برای پیگیری وضع عزیزانش می‌رود، با فرمان سکوت مواجه می‌شود. چیزی نگو. مردم اگر بفهمند که بمب شیمیایی زده شده، ترس به جان‌شان می‌افتد؛ و در سکانس دادگاه لاهه که قادر به جایگاه شهود می‌رود تا روایتش از رنجی که بر سر مردم ایران آوار شده را بیان کند، واژه ایران هم مثل واژه ارتش بعث سانسور می‌شود و به جایش ملت کرد می‌آید. او می‌گوید درباره کردهای سردشت سکوت کردید و مدتی بعد کردهای حلبچه در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر قتل‌عام شدند. حالا معلوم می‌شود که آن همه علامت و فرمان سکوت که از دربان‌های بیمارستان‌های ایران گرفته تا پرستار و پزشک و دیگران، همه رویش تاکید داشتند، قرار بوده در انتها چه معنایی بدهد؛ مردم ایران سکوت کردند و کردها را به کشتن دادند. وقتی روایت فیلم به بخش دادگاه لاهه می‌رسد، تمام مخاطبان ایرانی منتظر برملا شدن نقش غربی‌ها به عنوان حامیان صدام در این جنایات و سکوت‌های سرسختانه آنها پس از این فجایع هستند.

وقتی جنگ ایران و عراق که توسط صدام حسین آغاز شد، در جریان بود، مجامع جهانی به دلیل نفوذ پشتیبانان رژیم بعث، قادر به انجام اقدام قابل توجهی علیه استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی نبودند. در فروردین ماه سال ۱۳۶۵(۱۹۸۶ میلادی)، یعنی دو سال قبل از جنایت سردشت، سرانجام اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد در واکنش به جنایات جنگی آشکار صدام حسین، مصوبه‌ای را در محکومیت به کارگیری سلاح شیمیایی توسط او گذراندند که با وتوی آمریکا بی‌اثر شد. به واقع چه کسی در این‌باره سکوت کرد و باعث گسترده‌تر شدن این جنایت شد؟ مخاطب ایرانی منتظر است که در لاهه این حقیقت برملا شود و چهره غربی‌هایی که پاسخی برای گفتن ندارند را ببینند. آرزوی برملا شدن این حقیقت دست‌کم ۳۰ سال می‌شود که بر دل ایرانیان مانده است و یک مخاطب ایرانی وقتی می‌بیند که نه فقط دادگاه‌ها و مجامع بین‌المللی، بلکه رسانه‌ها هم موضوع را بایکوت کرده‌اند، از یک فیلم ایرانی درباره جنایت سردشت، خصوصا در سکانس دادگاه آن چه توقعی دارند؟ بمب‌های شیمیایی را کشورهای اروپایی و به‌خصوص آلمان در اختیار صدام قرار داد، اما همین امسال در فهرست نامزدهای غیرانگلیسی زبان اسکار دو فیلم با موضوع هولوکاست یهودی‌ها هست و یک فیلم هم در فهرست انگلیسی‌زبان‌ها قرار دارد؛ یعنی به آن آلمانی که یهودی‌ها را کشت، باید ۸۰ سال بعد از واقعه همچنان تاخت، اما درباره آلمانی که بمب شیمیایی به عراق داده تا بر سر ایران بریزد، حتی نباید اینقدر حرف زده شود که مردم کشور همسایه‌اش، یعنی فرانسه بدانند اصلا در ایران جنگی رخ داده بود. اما پاسخ محمدحسین مهدویان به این نیاز مخاطبان ایرانی چیست؟ فیلمی که درباره حمله شیمیایی عراق به ایران ساخته شده باشد و در طول دو ساعت پرحرفی و نریشن و بیانیه و حتی سکانس‌های دادگاه، نه واژه عراق در آن به کار برود، نه حتی واژه ارتش بعث و حیرت‌انگیزتر از اینها واژه ایران را هم در تمام این دو ساعت حذف کند، چقدر حقیقت را گفته است؟

فیلمی که شخصیت اصلی آن به‌عنوان نمادی از تمام قربانیان بمب شیمیایی در ایران، به دادگاه لاهه برود و یک کلمه درباره اینکه چه کشوری با کمک چه کشورهایی این بلا را سر چه کشوری آورد، حرف نزند، چقدر حقیقت را گفته؟ آیا کسی که سکوت کرد مردم ایران بودند یا مجامع بین‌المللی؟ مردم ایران یا همان آمریکایی که قطعنامه محکومیت عراق در استفاده از سلاح‌های شیمیایی را دو سال قبل از ماجرای سردشت وتو کرد و سال‌ها بعد که تاریخ مصرف صدام برایش تمام شد، به بهانه وجود همین سلاح‌ها به عراق لشکر کشید و باز هم حاضر نشده قبول کند که این سلاح‌ها روزی در ایران و علیه مردم آن استفاده شده‌اند. عکس‌ها و فیلم‌ها و گزارش‌های حلبچه را چه کسانی گرفتند و برای ثبت در تاریخ به تمام کشورهای بی‌تفاوت دنیا فرستادند؟ بعضی‌شان هنوز زنده هستند. آنها خبرنگاران و عکاسان ایرانی بودند ولی درخت گردو می‌گوید مردم ایران کردها را مجبور به سکوت کرد و دادگاهی در هلند، محل شنیده شدن صدای آنهاست

ادامه در صفحه ۱۲

روایت‌های تاریخی؛ انحصاری نیست

سجاد بلوکات
روزنامه‌نگار

از همان اول بگویم «درخت گردو» فیلم ساده‌ای است. دنبال یک فیلم پرپیچ‌وتاب و گره و تعلیق عجیب و غریب نباشید. این فیلم روایت ساده از یک اتفاق مستند است که هم اصل ماجرا در تاریخ ثبت شده و هم به‌طور جزئی‌تر ماجرایی که برای شخصیت اول داستان پیش آماده براساس یک داستان واقعی است. بله، یک داستان واقعی در برشی از مظلومیت مردم کرد ایرانی. بمباران سردشت و شهادت و جراحت مظلومانه‌ای که البته به همه ماجراها نمی‌پردازد و از همین جا فیلم درخت گردو محل اختلاف است اینکه در اتمسفر فضای فیلم هیچ خبری از ایران نیست و علت و معلول‌های بمباران سردشت مثل سازنده بمب‌های شیمیایی و نبود نمادهای عراق متجاوز هم آگاهانه حذف شده است. اینها باعث شده نظرها درباره فیلم بسیار متفاوت باشد.

قطار روی همان ریل است

روزی که محمدحسین مهدویان بعد از ساخت «ماجرای نیمروز؛ رد خون» به اهالی رسانه گفت دیگر فیلم سیاسی نمی‌سازد، تلقی خیلی‌ها این بود که از این پس مهدویان را باید یک فیلمساز روشنفکر بنامیم با موضوعات بسیار متفاوت از چند فیلم گذشته او. دلیل‌شان هم روشن بود حالا دیگر او با یک تهیه کننده یا سازمان دارای تفکرات سیاسی مشخص کار نمی‌کند و به قول معروف دستش باز است برای ساختن هر آنچه بخواهد، اما درخت گردو نشان داد فرم و محتوای مهدویان متاثر از الگوهای تاریخی روزهای سخت دهه ۶۰ است و هنوز هم دوربین او ثبت کننده روایت‌های ملی است با همه جهت گیری‌ها و بعضا کنایه‌هایی که در فیلم وجود دارد و باید پذیرفت که هر کسی نگاه سیاسی خاصی دارد و قرار نیست همه آنچه ما می‌پسندیم در فیلم قرار داشته باشد. بله، اگر از من بپرسند جهت فیلم‌های مهدویان چیست همین را می‌گویم. یک روز او روایت ملی که می‌سازد توامان با اقتدار و حماسه است که می‌شود «ایستاده در غبار» و «ماجرای نیمروز» و یک روز هم روایت ملی که او می‌سازد روایت مظلومیت کشور شریفی است که مردمانش توسط متجاوز، خوشه‌خوشه بمب شیمیایی بر سرشان فرود می‌آید. بپذیریم که انحصارگرایی تاریخی به نفع هیچ کس نیست. اگر قرار باشد همه روایت‌های ملی توسط چند کارگردانی باشد که قرار است همه حرف‌های ما را بگویند به مرور «به کبودی یاس»های جواد اردکانی که حقیقتا ذبح قصه جذاب شهید عبدالحسین برونسی است جای ایستاده در غبارها و «تنگه ابوقریب»ها را می‌گیرد.

فرم و محتوا؛ ضد روشنفکری

درخت گردو غلبه احساس بر منطق است. اگر مقداری اشک‌تان دم مشک‌تان است در طول تماشای این فیلم گریه شما بند نمی‌آید. حادثه روی حادثه، مصیبت روی مصیبت. هر جایی هم که نیاز بود کارگردان موسیقی حزن‌آلود هم روی تصاویر می‌آورد تا بیشتر با شخصیت همذات پنداری کنید و وجودتان بسوزد. بر خلاف فیلم‌های روشنفکری که تلاش می‌کنند فاصله‌گذاری شخصیت با مخاطب را حفظ کند و با کلمات تلخ منطق مالیده شده، او را از حادثه دور کند و به پیام فیلم سوق دهد. اینجا با یک ذکر مصیبت عاطفی مواجه هستیم که البته در بعضی از صحنه‌ها این غلظت بیش از حد است که جلوتر به آن می‌پردازیم. اما محتوا همان روایت رسمی جمهوری اسلامی است از مظلومیت مردم سردشت. قرار نیست تغییر تاریخی یا تحریف تاریخی رخ دهد. بله، درخت گردو کل ماجرا را نمی‌گوید اما بخشی که می‌گوید تحریف تاریخی نیست. چیزی که روشنفکرهای فیلمساز خیلی علاقه‌مند به این سبک از فیلمسازی هستند که نمونه‌های غلیظ این سبک فیلمسازی را می‌توان در «یک خانواده محترم» دید و نمونه‌های نرم‌تر آن را می‌توان در «ملکه» و «دوئل» تماشا کرد که خوب یا بد، روایت آنها با واقعیت‌های جنگ یا دهه ۶۰ بسیار متفاوت است. اما فیلمساز اینجا روی همان روایت حقیقی، ایست می‌کند و به دلیل اینکه قدرت ترسیم اوج تلخی داستان را دارد دست به دامان آشنایی‌زدایی از روایت نمی‌شود.

منتقدان چه می‌گویند

منتقدان درخت گردو عموما با دو بخش از محتوای این فیلم مشکل دارند. بخش اول معتقد است که فیلم ضدجنگ است و بخش‌های حماسی کردها را نمی‌بیند و کردها را گرفتار در جنگی می‌بیند که هیچ ربطی به آنها نداشت. استنادشان هم به شخصیت اول فیلم است که بی‌خبر از همه جا یک باره بمبی بر سر او و خانواده‌اش فرود می‌آید که اولا باید گفت مستندنگاری فیلمساز برشی از واقعه است و قرار نیست همه آنچه در تاریخ اتفاق افتاده در یک سیکل داستانی روایت شود. دوما اوج مظلومیت ایران در همین نقطه است که دشمن مردم را هدف قرار می‌دهد و جنایت جنگی و ضدانسانی به بار می‌آورد. بخش دوم منتقدان میزان غم و فضای اندوهگین فیلم را بیشتر از تحمل یک مخاطب عادی می‌دانند که البته تا حد قابل توجهی حق دارند. در بعضی از صحنه‌های فیلم مخاطب حس می‌کند فیلمساز از همه ابزارهای دکوپاژ و موسیقی و دیالوگ و زبان بدن شخصیت‌ها استفاده می‌کند تا عمق فاجعه را نشان دهد که همین موضوع می‌تواند پاشنه آشیل درخت گردو باشد و قطعا در فروش فیلم اثر منفی می‌گذارد. شما فکر کنید با فیلمی روبه‌رو هستیم که اکثر دقایقش شبیه به فینال فیلم «شیار ۱۴۳» است. مصیبت‌های فیلم بدون تعلیق و گره‌افکنی مناسب پیش می‌رود و این یعنی گرفتاری فیلمساز در دام احساسات‌گرایی و سانتی‌مانتالیسم. کارگردانی اما همچنان درجه یک است و با اینکه از سرمایه‌گذارهای قوی فیلم‌های قبلی خبری نیست باز هم مهدویان و تیمش نشان دادند استادطراحی صحنه هستند. سردشت قدیم، تهران قدیم و حتی لاهه قدیم همگی بدون نقص و گاف در فیلم درآمده است. معادی در این فیلم قطعا یکی از شانس‌های اصلی سیمرغ بازیگری است و مهدویان برای کارگردانی به احتمال زیاد کاندیدا می‌شود، اما فیلمنامه همچنان پراشکال‌ترین قسمت ماجراست. اینقدر روایت ساده است که می‌شود در یک خط بدون هیچ سختی ای کل ماجرا را توضیح داد که متاسفانه ویژگی‌های یک داستان مینیمال را نیز ندارد و نریشن خوانی فیلم نه تنها عنصر پیش‌برنده‌ای نیست بلکه فقط باعث می‌شود مخاطب حس کند نریشن قرار است ضعف روایت فیلمساز را جبران کند. مهران مدیری هم نجسب‌ترین عنصر فیلم و شبیه کاراکترهایش در سریال‌های طنز است که احتمالا دلیل اصلی حضورش همان قرارداد سالانه با مصطفی احمدی است که باید در هر مجموعه‌ای که سرمایه‌گذار اوست بازی کند. با همه این اوصاف درخت گردو یک پیام روشن دارد اینکه اگر کسی دلسوز باشد و دغدغه ملی داشته باشد حتی همین ۴۰ سالی که گذشت مملو از داستان‌های درجه یک و واقعی است که نفس آدم را در سینما حبس می‌کند. ما به روایت‌های ملی نیاز داریم. روایت‌هایی که با ظرافت و دقت نشان داده شوند برای همه مردم تازگی دارد حتی اگر نسخه کلیشه شده‌اش را هر سال از اخبار صداوسیمای جمهوری اسلامی ببینیم. بگذاریم امثال مهدویان بدون ترس حرف‌شان را بزنند. عیبی ندارد حتی اگر در کنار کلیت قصه شریف درخت گردو یک پلان نچسب کولبرها را هم بگذارند یا بخشی از علت را نگویند.

برنامه پخش فیلم‌های سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر در سینمای رسانه‌ها و هنرمندان

سینما	فیلم‌ها به ترتیب سانس		
پردیس ملت	ریست(تعارض) به کارگردانی محمد رضا لطفی- ساعت ۱۳:۳۰	پدران به کارگردانی سالم صلواتی ساعت ۱۶:۳۰	من می ترسم به کارگردانی بهنام بهزادی - ساعت ۱۹:۳۰
پردیس چارسو	ابر بارانش گرفته به کارگردانی مجید برزگر سعت ۱۶:۳۰	روز بلوا به کارگردانی بهروز شعیبی- ساعت ۱۹	خوب، بد، جلف ۲ :ارتش سری به کارگردانی پیمان قاسم خانی- ساعت ۲۱:۳۰